

بررسی اشکال فخر رازی بر نظر حکماء در مدّ نظر قرار دادن هدف توسط

طبایع در افعالشان و جواب از آن

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمْ صَرَّحُوا بِأَنَّ لِلطَّبَائِعِ غَايَاتٍ فِي أَفَاعِيلِهَا الطَّبِيعِيَّةِ، فَإِنْ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ لِتِلْكَ الْغَايَاتِ نَحْوٌ مِنَ الْوُجُودِ الْغَيْرِ الْعَيْنِيِّ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ تِلْكَ الطَّبَائِعُ ذَوَاتَ أَذْهَانٍ شَاعِرَةٍ بِنَتَائِجِ أَفَاعِيلِهَا وَنَهَايَةِ حَرَكَاتِهَا مَعَ كَوْنِهَا جَرْمَانِيَّةً.

تقدّم علّت غایی بمفهومها بر وجود فاعلی و تأخّرش از آن بوجودها

بحث راجع به علّت غایی برای علّیت فاعلیّه نحو

الفعل بود. عرض شد که علّت غایی از نظر ماهیّت،

مفهوم و معنای خودش علّت برای علّت فاعلی

است، ولی از نقطه نظر وجودش معلول برای علّت

فاعلی است؛ یعنی یک فاعل وقتی که یک بیت و

بنایی را می خواهد بنا کند، مقصودش از این بنا

سُکنای در دار است، یعنی این سُکنای در دار

به عنوان علّت غایی و مفهوم و ماهیّت سُکنی علّت

برای تحرّک فاعل و انبعاث عضلات او نحو الفعل

که همان بنا است خواهد بود، ولی وقتی که این بنا

تمام شد سُکنی وجود عینی پیدا می کند.

پس وجود عینی متفرّع بر علّت فاعلی است ولی

علّت غایی به مفهومش متقدّم بر علّت فاعلی است؛

یعنی علّت غایی بِمَفْهُومِهَا وَ مَاهِيَّتِهَا مُتَقَدِّمَةٌ عَلَى

الْوُجُودِ الْفَاعِلِ وَلِيْ بِهَوِيَّتِهَا وَ وُجُودِهَا مُتَأَخِّرَةٌ

عَنْهُ. و این مسئله در همهٔ اشیاء هست. تمام حکماء

و فلاسفه مخصوصاً اشراقیین از حکماء و عرفاء

تصریح کرده‌اند به اینکه تمام موجودات در عالم

وجود؛ چه موجودات علوی و چه موجودات سیفی

به طرف غایتی حرکت می‌کنند.

كُلُّ مَنْ فِي الْوُجُودِ يَطْلُبُ صَيِّدًا *** إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ فِي الشَّبَكَاتِ^۱

هرچه که در عالم وجود، لباس موجودیّت

می‌پوشد غایتی برای فعل خودش در نظر دارد. البته

بنابر آن برهان اشراقی که از هر چیزی که وجود پیدا

می‌کند علم و حیات و قدرت مستفید است معلوم

می‌شود که تمام تغیر و تبدّلات از یک عنصر به

عنصر دیگر در تحت این قاعده است؛ یعنی در تبدّل

آمِزِجِه و اختلاف اکوان، آن موجود قبل بوجود و

علمه و ادراکه و شعوره منقلب به عنصر و نوع دیگر

است. در حرکت جوهریّه تبدّل انواع از یک نوع به

نوع دیگر به واسطهٔ ادراک و شعور انجام می‌گیرد

^۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵:

«تمام کسانی که در عالم وجود موجودیّت دارند، دنبال صیدی می‌گردند.

فقط و فقط اختلاف و تفاوت میان ایشان، در کیفیّت دام‌هایی است که

می‌گسترند و شبکاتی است که در آن صیدشان را گرفتار می‌کند.»

گرچه ما از این ادراک و شعور غافل هستیم.

نظر حکماء در هدف داشتن طبایع در افعال خودش

حکمای از فلاسفه مشاء چون به این مسئله هنوز نرسیده بودند مطلب دیگری را مطرح کرده‌اند که آن مطلب هم صحیح است، مطلب آنها این است که طبایع علوی و سفلی، آنچه که مربوط به عالم مجردات است و همین‌طور طبایع افلاک که از آن تعبیر به طبایع عالم اعلاء می‌شود و همین‌طور طبایع و نفوس موجودات جرمانی مانند حیوان، اشجار و امثال ذلک، غایات و اهدافی را برای افاعیل و فعل‌های خودشان منظور و مدّ نظر دارند، که این طبیعت به واسطه آن میل و شوق به طرف آن هدف حرکت می‌کند و ما از آن تعبیر به غریزه می‌آوریم.

این مسئله نسبت به انسان به وجود ذهنی تحقق پیدا می‌کند اما نسبت به حیوان از آن تعبیر به غریزه می‌آورند. آیه شریفه این مسئله را در مورد حیوانات حکایت می‌کند: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ آلِ جِبَالٍ بُيُوتًا ۚ وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۚ يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ

مُخَّ تَلَفٌ أَلٌ وَنُهُ فِيهِ شِفَاءٌ ۖ لِلنَّاسِ إِنْ فِي ذَلِكَ
لَأَيَّةٌ ۖ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٨﴾ خدا به زنبور عسل
وحی می کند که از کوه ها برای خودت خانه قرار بده
و آنها را محل و مأوای خودت قرار بده، شکاف های
کوه ها و زیر سنگ ها و احجار و درون غارها را محل
برای سکناى خودت تعیین بکن، از هر میوه و گلی
که ما برای استفاده خلق کردیم برو استفاده بکن.

و علّت غایی برای این کار همان شرابی است که
﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا﴾ و همان عسلی است که
﴿فِيهِ شِفَاءٌ ۖ لِلنَّاسِ﴾، این مسئله علّت غایی برای
این حرکت، دوران و افعالی است که نحل انجام
می دهد. حالا این علّت غایی قطعاً در وجود این نحل
منطوی است ولی اینکه مسئله به چه کیفیتی است را
ما نمی دانیم چون ما اطلاع بر نفوس حیوانات

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸ و ۶۹. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۷۱:

«و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها و از درخت و از
سقف های بلندی که مردم بنا می کنند برای خودتان خانه و لانه (کندو)
درست کنید! و پس از آن از تمام ثمرات و میوه های شیرین (و گل های
خوشبو) تغذیه نمایید! آن گاه در مسیر و راه هایی که خداوند برای شما مقرر
نموده است با کمال خضوع و تسلیم گام بردارید. در این صورت از
شکم های این زنبورها عسل که شربت شیرینی است به رنگ های مختلف
بیرون آید که برای مردم موجب شفا و عافیت است. تحقیقاً در این مطلب
نشانه و آیتی است برای گروهی که تفکر می نمایند.»

نداریم، ولی خدا خودش دارد این مطلب را بیان می‌کند که ما این مسئله را در وجود نحل قرار دادیم.

معنای وحی در موجودات عالم طبع

وحی به معنای شعور مرموزی است که انسان را به سمت غایت و هدف هدایت می‌کند. این وحی در مورد حیوانات و انسان به یک نحوه است و در مورد پیامبران و اولیاء الهی به صورت دیگری است. همین ادراک ناخودآگاهی که انسان را منبث به سمت یک فعل می‌کند عبارت از وحی است که مراتب متفاوتی دارد. حالا این مسئله در مورد نحل است، ولی در مورد سایر حیوانات هم این را می‌گویند؛ من باب مثال حیوانی مریض می‌شود ناخودآگاه و طبق غریزه خودش به یک علف و استفاده از آن حشیش و اعشاب هدایت می‌شود و آنچه که هست موجب صحّت و سلامتی او می‌شود، یا با اینکه حیوان گرسنه است ولکن وقتی به یک عَشَبی می‌رسد که آن را مضر و سمّ برای خود می‌داند نمی‌خورد، هرچه هم او را بزنید نمی‌خورد.

این‌طور در نظرم هست که علّت کشف پنی سیلین فیل بوده است؛ متوجّه شدند که وقتی این

جراحی به او وارد می‌شد، می‌رفت و بدن خودش را به یک نوع قارچ‌هایی که در جنگل و امثال ذلک بود می‌مالید، از اینجا متوجّه شدند که در این‌ها تأثیر آنتی بیوتیکی وجود دارد. چه کسی این جهت را به او القاء کرده است؟ پس این ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ﴾ در اینجا هم هست؛ **وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْفِيلِ، وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْأَسَدِ، وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ**.

چند داستان در فهم و ادراک و شعور حیوانات

پس این فقط اختصاص به نحل ندارد بلکه تمام حیوانات برای افاعیل خودشان غایاتی را در نظر می‌گیرند متنها چون انسان از درک این غایات غافل است و اطلاع بر آنها ندارد این‌ها را حمل بر غریزه می‌کند، حمل بر این می‌کند که این حیوان نمی‌فهمد و خود غریزه او را هدایت به این مسئله می‌کند؛ یعنی بدون اینکه آن حیوان توجّه داشته باشد این غایت در حرکت و برنامه او گنجانده شده است و بدون اینکه خودش ادراک بکند دارد انجام می‌دهد.

این حرف غلط است و این‌طور نیست بلکه او ادراک می‌کند، می‌فهمد و کاملاً شعور دارد متنها ما این ادراک را نمی‌فهمیم چون هم افق با آن حیوان

نیستیم این را نمی فهمیم. آن ذئب و گرگی که از کوه پایین می آید و به کاروان امام باقر علیه السلام نزدیک می شود و پیش امام باقر علیه السلام می آید و از آن حضرت تقاضا می کند که دعا بکنند که دردِ مَخاض برای جفت او آسان بشود. آن ذئب بر اساس غریزه این را نمی فهمد بلکه واقعاً شعور دارد که پیش امام می آید و هَمهمه می کند! افراد دیگر می ترسند و فرار می کنند ولی حضرت به او جواب می دهند دستی به سرش می کشند و دعا می کنند و می رود. بعد حضرت می فرمایند که این از من تقاضا کرد که به درگاه خدا دعا کنم تا دردِ مَخاض برای جفتش آسان بشود.^۱ این ذئب الآن این را ادراک می کند، اگر این ادراک نیست پس ادراک به چه چیزی می گویند؟!

۱. الاختصاص، ص ۳۰۰:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَ أَنَا أُسِيرُ عَلَى جِمَارٍ لِي وَ هُوَ عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ إِذْ أَقْبَلَ ذئبٌ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَبَسَ الْبَغْلَةَ وَ دَنَا الذَّئْبُ مِنْهُ حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ عَلَى قَرَبُوسِ سَرَجِهِ وَ مَدَّ عُقْفَهُ إِلَى أُذُنِهِ وَ أَدْنَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُذُنَهُ مِنْهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ لَهُ امْضِ فَقَدْ فَعَلْتُ فَرَجَعَ مُهْرُوْلاً فَقُلْتُ لَهُ رَأَيْتُ عَجِيباً. قَالَ: «وَتَدْرِي مَا قَالَ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. قَالَ: «قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ زَوْجَتِي فِي ذَلِكَ الْجَبَلِ وَ قَدْ تَعَسَّرَ عَلَيْهَا وَلَادُهَا فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يُخَلِّصَهَا وَ أَنْ لَا يُسَلِّطَ شَيْئاً مِنْ نَسْلِي عَلَى أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِكَ» فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ.»

برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به کتاب افق وحی، ص ۲۴۵. (محقق)

ادراک همین است دیگر؛ ادراک می کند یعنی امام را تشخیص می دهد که این امام است.

آن آهویی که می آید و به امام رضا علیه السّلام پناهنده می شود مقام امامت را ادراک می کند، شاید از ما هم بهتر ادراک بکند؛ می فهمد که این امام است، می فهمد که این ولیّ خدا است، می فهمد که این حاکم بر مُلک و ملکوت است، اینها را می فهمد! و الاّ چرا پیش ما نمی آید؟ حالا اگر شما یک عمامه به اندازه طبق هم روی سرتان بگذارید آیا آهو پیش شما می آید؟! اگر ریشتان را خیلی بزرگ بگذارید به نحوی که بالا و پایین ریشتان یکی بشود باز آیا آهو پیش شما می آید؟! نه، این حیوانات با ریشِ دراز گول نمی خورند و این ریش دراز نمی تواند اینها را گول بزند! بله، مردم عادی را می تواند گول بزند ولی آنها را نمی تواند گول بزند، حالا فهمیدید که فهم آنها از ما بیشتر است. عمامه بزرگ و ریش دراز حیوانات را گول نمی زند، آنچه که حیوانات را متوجّه می کند باطنِ صاف است، که آن باطنِ صاف را امام دارد و ما نداریم. آنها باطنِ صاف و باطنی که متحقّق به حقّ است را می فهمند چون اینها کلک و غلّ و غش در

کارشان نیست به آن سمت جذب می شوند.

حالا ما بیاییم همین طور این عمامه را بزرگتر بکنیم، یک عمامه بگذاریم به اندازه یک مَجْمَع؛ این برای ما و عوام خوب است، ریش را پایین بیاوریم تا ناخن پا برسانیم، می گویند: بله! چقدر این مرد، مرد زاهدی است، چقدر عابد است! عصایی از آبنوس دست بگیریم، نعلین زرد کاظمینی هم به پا بکنیم، عبای خاچیه بر دوش بیاندازیم؛ بر هیئتِ مُعَبَّأ و مُقَبَّأ و مُعَمَّم، به قتلِ اهلِ دل گشته مصمَّم، این کار را در میان مردم راه بیاندازیم. عبارات قلبمه و سلمبه‌ای هم به کار ببریم و یک قیافه آن چنانی هم برای خودمان درست بکنیم! امّا آن حیوان و گربه می‌آید یک نگاهی به این عمامه می‌کند و می‌بیند داخل این چه چیزی است، زیر این عمامه و ریش چه چیزی خوابیده است، او به این درازی ریش نگاه نمی‌کند، این‌ها را جدّی می‌گوییم! به گردی زیاد و طَبَق نگاه نمی‌کند بلکه نگاه می‌کند که باطنش چه چیزی است. بنابراین از میان همه می‌رود سراغ آن کسی که مسئله و حسابش با بقیّه فرق می‌کند حالا ولو عمامه

هم سرش نباشد، ولو ریشش را هم با ماشین شماره
یک زده باشد، ولو آنکه قبا و لباسش را هم درآورده
باشد، باز این سراغ او می‌رود. آن وقت می‌گوییم که
این‌ها فهم ندارند، اگر این فهم و ادراک نیست پس
فهم و ادراک دیگر به چه می‌گویند؟!

پس بنابر این همه حیوانات شعور دارند و فهم
دارند. آن ستون حنّانه که از فراق پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلّم ناله می‌کند فهم و شعور دارد، نه
اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم این فهم و
شعور را در او قرار بدهد و به مردم بگوید من پیغمبر
هستم و نگاه کنید این کار را انجام می‌دهم. خودش
فهم و شعور دارد؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم
به آن تکیه می‌دهند و جدا شدن پیغمبر از این ستون
برای او موجب حنین می‌شود. اما اگر کسی دیگر از
آن افراد خاص هزار دفعه برود و به او تکیه بدهد
بالای آن هم بنشیند، اگر جدا بشود این حنین
نمی‌کند تازه خوشحال هم می‌شود، می‌گوید به
جهنّم که این مردک رفت، ما را رها کرد! اگر او برود

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۸۰.

بر این ستون سجده هم بکند فایده‌ای ندارد چون دل خراب است! به جای سجده کردن برو خودت را درست بکن برای تو هم حنین و ناله می‌کند.

فرق نظر اهل باطن و ظاهر به قضایا

ما می‌آییم آن باطن را کنار می‌گذاریم و فقط همین‌طور این ظاهر را درست می‌کنیم؛ در نتیجه ظاهر هم مال اهل ظاهر است، از این دنیا که بخواهیم برویم این ظاهر را برای اهل ظاهر می‌گذاریم، لذا می‌بینید همین ظاهر ادامه پیدا می‌کند؛ برای ما گنبد و مناره می‌سازند و تشکیلات و بیا و برو درست می‌کنند. چون او ظاهر بود برای اهل ظاهر می‌رود ولی باطن که این‌ها را نمی‌خواهد. باطن می‌گوید: بروید من را پایین پای امام رضا علیه‌السلام دفن بکنید، بعد هم خودش یک قضایایی پیش می‌آورد که اصلاً نشود کاری کرد. این باطن است؛ چون باطن است دنبال باطن می‌گردد، دنبال هیاهو نمی‌رود.

آقای حدّاد قدّس سرّه در کجا دفن هستند؟ آیا بالای گنبد امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا بالای گنبد امام حسین علیه‌السلام دفن است؟! در یک قبرستانی

دفن هستند که تا آدرس نداشته باشید پیدا نمی‌کنید، آن‌قدر باید بگردید تا آن را پیدا بکنید؛ مرتبه اولی که ما به آنجا رفتیم زیر باران دو ساعت می‌گشتیم، من با همین لباس بودم، طوری خیس شده بود که از آن آب می‌چکید، انگار در حوض کرده باشی و درآورده باشی، همین‌طور از آن آب می‌آمد. گفتیم: بابا نخواستیم، اگر شما از دست ما خیلی ناراحت و عصبانی هستید نمی‌خواهید بیاییم نمی‌آییم! یک دفعه یکی پیدا شد و گفت فردا شما را می‌برم. به ایشان می‌گویند: آقا شما را کجا دفن بکنیم؟ می‌گوید که ببرید یک گوشه‌ای، یک جایی دفن بکنید. این هم که می‌گویند دفن بکنید به خاطر ملاحظاتی است و الاً می‌گفتند در بیابان بیاندازید؛ چون اهل باطن و حقّ است. ما اهل ظاهر هستیم به همین خاطر بعدش می‌خواهیم ظاهر را رسیدگی بکنیم.

مرحوم آقا یک روز برای دیدن یکی از اقوام رفتند که ناراحتی قلبی پیدا کرده بود ولی در آن مریضی فوت نکرد و تا سال‌های بعدش هم حیات داشت، ولی آن‌موقع احساس می‌کرد که رفتنی است. خانمی بود سنّش هم بالا بود، جزء محارم ایشان

بودند. در آن مجلس من هم با ایشان بودم؛ در یک ساعتی که ما نشسته بودیم تمام حرف این خانم این بود که گفته‌ام قبل از اینکه من از دنیا بروم تمام پرده‌ها را تمیز بکنید و بشوید یکی وقتی مهمان می‌آید بد نباشد، مثلاً یک جای پرده کثیف باشد، به گل‌ها رسیدگی بکنید! تمام این‌ها را گردن مهمان می‌انداخت، می‌گفت که مهمان‌ها محترم هستند، بایستی که ملاحظه آنها را کرد. پس گل‌ها را آب بدهید، پرده‌ها را تمیز بکنید، خلاصه خوب پذیرایی بکنید.

پدر ما بلند شد و آمد بیرون به پسرش گفت که این موقع رفتن هم دست از این حرف‌هایش برنمی‌دارد. گفت چه کار کنم فلانی؟! ما هر چه می‌گوییم قبول نمی‌کند! بابا یک خورده فکر آن طرف را بکن، پرده را چه کار داری؟ تو را دارند زیر خاک می‌کنند با یک مشت آهک و گچ و سنگ، به پرده خانه چه کار داری؟ این به‌خاطر این است که هنوز در ظاهر است، هنوز به فکر این است که وقتی می‌خواهد بمیرد بعد از او چه می‌شود. بابا به فکر این

باش که تو را کجا می‌برند، با چه از تو استقبال می‌کنند؛ آیا با دسته گل و ریحان به پیشوازت می‌آیند یا با چیزهای دیگر؟ برو به فکر آن باش، فکر پرده چه فکری است!

توضیح مدّ نظر قرار دادن هدف توسط طبایع در افعالشان

تمام این طبایع در افاعیل خودشان اهدافی را مدّ نظر دارند؛ طبیعت شجر در کاری که انجام می‌دهد هدفی را مدّ نظر قرار می‌دهد ولی ما این هدف را نمی‌فهمیم. شجر برای رسیدن به آن اهداف در حال تکاپو و اجتهاد است، برای تولید اثمار و میوه‌ها در حال اجتهاد است؛ خودش را آمادۀ برای ثمر می‌کند، خودش را آمادۀ برای فصل تابستان می‌کند، برای رسیدن به آب جهت ریشه‌های خودش را به آن سمت سوق می‌دهد. این فقط بر اساس یک غریزه نیست بلکه بر اساس یک نحوه ادراک است و در حیوانات هم همین‌طور است.

آن نفوس فلکی که این جِرم را به حرکت در می‌آورد بر اساس یک غایت، یک گردش و یک نوع برنامه‌ریزی دارد این عمل را انجام می‌دهد؛ چرا ماه به جای اینکه به این طرف می‌گردد نمی‌آید به آن

طرف دیگر بچرخد، چرا ماه در سیر خودش یک
نظام خاصی را مورد نظر قرار داده است؟ مگر ما در
دعای حضرت سجّاد علیه السّلام نداریم که حضرت
در خطاب به ماه از او تعبیر به خلق مطیع می کند:

«**أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ**»^۱ ای خلقی که مطیع هستی

و در مرتبه عبودیّت و اطاعت هستی. بین ماه و این
لیوان آبی که در دست من است فرقی نیست، این طور
نیست که او خَلَقِ مطیع باشد و این نباشد. همه این ها
در مقام اطاعت هستند؛ که در اینجا دیگر خیلی
حرف ها هست و خودتان هم بهتر می دانید، مرحوم
آقا هم از این مطالب در صحبت هایشان داشتند.

^۱ . الصحيفة السّجّادية، ص ۱۸۲، دعای ۴۳ :

«و کان من دعائه عليه السّلام إذا نظر إلى الهلال: ”**أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ،
الدَّائِبُ السَّرِيعُ، الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ.
أَمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلُمَ، وَ أَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ، وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ
مُلْكِهِ، وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ، وَ امْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ،
وَ الطُّلُوعِ وَ الْافْوَلِ، وَ الْإِنَارَةِ وَ الْكُسُوفِ، فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ،
وَ إِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ ...**“ .»

افق وحی، ص ۴۹:

«ای مخلوقی که مطیع اراده و مشیّت پروردگاری، و در حرکت استمراری
خود با سرعت در مدارهایی که برای تو تعیین شده است به پیش می روی و
در نظام اراده و تدبیر به هر صورت و گونه درمی آیی. ایمان آوردم به آن
ذاتی که بواسطه تو تاریکی ها را زدود و ناشناخته ها را واضح و روشن
ساخت و تو را نشانه ای از نشانه ها و علامات سلطنت و اقتدارش قرار داد.
و ترا به زیاده و نقصان و طلوع و افول و تمامیّت و کسوف متحوّل گردانید
و در تمام این موارد تو مطیع و فرمانبردار او بودی و اراده او را با سرعت و
بدون کمترین تأنّی و تأخیری به ظهور می رساندی ...» .»

آن دارویی که وارد بدن می شود بر اساس شعور با آن مرض به مقابله و جهاد می پردازد؛ اگر مأمور باشد انجام می دهد ولی اگر مأمور نباشد انجام نمی دهد. می گوئیم دوا اثر نکرد و میکروب غلبه کرد؛ چرا دوا اثر نکرد؟ چون مأمور نیست، میکروب مأمور است که غلبه بکند. آن سلّول خاطی که الآن دارد رشد می کند و سایر سلّول ها را در معرض انهدام درمی آورد الآن مأمور است، و آن دارو و دواپی را که بر ضدّ این قرار داده اند و آن کورتنی را که بر علیه این الآن دارند استعمال می کنند آن هم مأمور است، تا کدام یک از این دو بر دیگری غلبه داشته باشد. به آن می گویند الآن تو در مقابل این آرام باش و بعد به دیگری می گویند که حالا تو آرام باش! به این می گویند تا حالا از فعالیت کم کردی، حالا از این به بعد شروع به فعالیت بکن. می گوئیم که این دارو یک هفته اثر کرد و آن دارو دو هفته اثر کرد؛ تمام این مسائل همه بر اساس یک غایاتی است که آن طبیعت ها، نفوس این اجرام، این سلّول ها، این داروها، این ویروس ها و این طبیعت مزاجی بدن، تمام اینها بر اساس آن غایات افاعیل خودشان را قرار

می دهند. این مطلبی است که حکماء فرموده اند.

اشکالی که فخر رازی می کند این است که می گوید: این ها دارای شعور نیستند، و وقتی دارای شعور نبودند وجود ذهنی ندارند. وجود آنها و غایتی که آنها دارند انجام می دهند هم که در ما نیست، پس مسئله وجود ذهنی از بین می رود. در خود آنها نیست چون آنها شعور ندارند، و در ما نیست به خاطر اینکه آن غایتی است که الآن او دارد دنبالش می رود پس در ما نمی تواند تحقق داشته باشد.

جوابی که ایشان می دهند می گویند که نه، شما از کجا این شعور را نفی می کنید؟! همین طور مرحوم محقق طوسی رحمه الله علیه جوابی نسبت به آنها می دهند، چون اشکال را بر ابن سینا وارد می کنند آنجا که مرحوم شیخ در اشارات می فرمایند که تمام اینها دارای اراده، شوق، علاقه و عشق هستند و به سمت آن هدف دارند حرکت می کنند و مثال هایی را ایشان می زنند.

متن آخوند در اشکال فخر رازی بر حکماء در غایت داشتن طبایع برای افعالشان

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمْ صَرَّحُوا بِأَنَّ لِلطَّبَائِعِ غَايَاتٍ فِي أَفَاعِيلِهَا الطَّبِيعِيَّةِ، فَإِنْ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ لِتِلْكَ الْغَايَاتِ نَحْوٌ مِنَ الْوُجُودِ الْغَيْرِ الْعَيْنِيِّ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ تِلْكَ الطَّبَائِعُ ذَوَاتِ أَذْهَانٍ شَاعِرَةٍ بِنَتَائِجِ أَفَاعِيلِهَا وَنَهَايَةِ حَرَكَاتِهَا مَعَ كَوْنِهَا جَرْمَانِيَّةً.
قُلْنَا: هَذَا الْكَلَامُ مِمَّا أوردَهُ الْخَطِيبُ الرَّازِي عَلَى الْفَلَاسِفَةِ رَادًّا عَلَيْهِمْ حَيْثُ ذَهَبُوا إِلَى أَنَّ لِلطَّبَائِعِ الْعَالِيَّةِ وَالسَّافِلَةِ غَايَاتٍ طَبِيعِيَّةً وَنَهَايَاتٍ ذَاتِيَّةً، وَأَنَّ الْغَايَةَ عَلَّةً بِمَا هِيَ لِإِفَاعِلِيَّةِ الْفَاعِلِ وَاسْتِكْمَالِهِ بِمَا يَسْتَدْعِي التَّوَصُّلَ إِلَيْهِ فِي فِعْلِهِ.
وَأَجَابَ عَنْهُ الشَّارِحُ الْمُحَقِّقُ لِمَقَاصِدِ كِتَابِ الْإِشَارَاتِ بِالتَّزَامِ أَنَّ لَهَا شُعُورًا بِمُقْتَضَاهَا

و غَايَةً فِي أَفَاعِيلِهَا. غَايَةٌ مَا فِي الْبَابِ أَنْ يَكُونَ شَعُورُهَا شَعُورًا ضَعِيفًا وَ النَّظَرُ فِي أَنْثِ النَّخْلِ وَ مَيَلَانِهَا إِلَى صَوْبِ بَعْضِ ذَكَرَانِهَا وَ إِنْ كَانَ عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ الصَّوْبِ مِمَّا يُؤَكِّدُ ذَلِكَ، وَ كَذَا مُشَاهِدَةٌ مَيْلِ عُرُوضِ الْأَشْجَارِ إِلَى جَانِبِ الْمَاءِ فِي الْأَنْهَارِ وَ انْجِرَافِهَا فِي الصُّعُودِ عَنِ الْجِدَارِ وَ إِخْرَاجِهَا الْأَوْرَاقَ الْكَثِيرَةَ بَيْنَ الْفَوَاكِهِ لَيْسَتْ بِهَا عَنْ صُنُوفِ الْأَفَاتِ وَ إِحْرَازِهَا لَبَّ الثَّمَارِ فِي الْوَقَايَاتِ الصَّائِنَةِ يَهْدِيكَ إِلَى مَا ذَكَرُوهُ. وَ هَاهُنَا لَمَعَاتُ نُورِيَّةٍ لَا يُنَاسِبُ هَذَا الْمَقَامَ ذِكْرُهَا عَسَى أَنْ يَأْتِيَ بِهَا حِينَ مَا قَدَّرَ اللَّهُ إِتْيَانَهُ فِيهِ بِمَرَّةٍ وَ كَرَمِهِ؛^١

«اگر اشکال بکنید که حکماء تصریح کرده‌اند که برای طبیعت‌ها (طبیاع علوی و سفلی، طبایع اجرام ملکوتی و سماوی، و همین‌طور برای طبیعت‌های عالم انواع مانند حیوانات، اشجار و امثال‌ذلک) در کارهایی که انجام می‌دهند غایات و هدفی هست. (همین‌طور نیست که درخت به سمت شمس بالا می‌رود، همین‌طور نیست که ریشه‌های درخت به سمت آب می‌آیند، اینها می‌دانند که چه می‌کنند و به‌خاطر چه جهتی این عمل را انجام می‌دهند، این غایات برای آنها است.) پس اگر لازم باشد که برای این غایات یک نحو از وجود غیر عینی که وجود ذهنی است وجود داشته باشد، باید بگوییم که این طبایع دارای اذهانی هستند که شعور دارند به نتایج افاعیل و کارهایی که دارند انجام می‌دهند و به نهایت و منتهای حرکاتشان، درحالی‌که آنها جرمانی هستند و حظی از نفس ندارند؛ (درخت شعور ندارد، اجرام سماوی و افلاک شعور ندارند.) در جواب می‌گوییم: این کلام و اشکالی است که خطیب رازی در ردّ بر فلاسفه گفته است، چون فلاسفه معتقد هستند بر اینکه برای طبیعت‌های عالیّه (که مربوط به عالم افلاک باشد) و همین‌طور طبیعت‌های سافله (که مربوط به عالم اجرام باشد) غایات طبیعیّه و نهایت ذاتیّه‌ای است (که ذات این‌ها به‌دنبال آن نهایت‌ها و اهداف است.) و غایت به ماهیّت و مفهوم و معنایش علت برای فاعلیّت فاعل است (یعنی تا این غایت نباشد فاعل حرکتی نمی‌کند،) و علت برای استکمال فاعل است به آن چیزی که در فعلش استدعای توصلّ به آن را می‌کند (یعنی به آن هدفی که در فعلش مستدعی است که به آن برسد، این علت برای فاعل می‌شود.) و از این اشکال شارح محقق مقاصد کتاب اشارات مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی رحمة الله علیه به التزام جواب داده‌اند، این‌طور فرموده‌اند که اشکال ندارد ما ملّتزم بشویم که این‌ها هم شعوری به مقتضای خودشان و ذهنی برای خودشان دارند و در فعل‌های خودشان غایتی را درنظر دارند. نهایت چیزی که هست این است که ما می‌توانیم بگوییم که شعورشان مثل انسان نیست و ضعیف‌تر از انسان است. و نظر به اناث نخل که از نقطه نظر رشد به سمت نخل نر تمایل دارد، اگرچه آن نخل‌های نر بر خلاف این‌ها باشند اما این‌ها به آن سمت تمایل دارند، از آن چیزهایی است که مطلب ما را تایید می‌کند.^٢

^١ . الحکمة المتعالیة، ج ١، ص ٢٧٦.

^٢ . در نخلستان‌ها نخل‌های نر و ماده را در کنار هم قرار می‌دهند تا اینکه اولاً از نقطه نظر تلقیح آسان باشد و دوّم اینکه همین در کنار هم بودن باعث بشود که رشد این نخل‌ها بهتر باشد. درخت نخل از میان همه اشجار به انسان نزدیک‌تر است؛ از خصوصیات نخل این است که اگر تمام نخل را زیر آب بکنند ولی یک مقدار از نخل بیرون آب باشد این از بین نمی‌رود و زنده می‌ماند مانند انسان که اگر سر انسان زیر آب برود انسان خفه می‌شود و الا زنده می‌ماند.

و یکی از آن شباهت‌ها در مورد تلقیح است؛ تمام میوه‌های درخت‌ها به وسیله ریح تلقیح می‌شوند ولی خصوص نخل را باید دستی تلقیح کرد و با ریح تلقیح نمی‌شود. این نخل نر طلع و شکوفه‌هایی دارد که این‌ها را درمی‌آورند و هر کدام از این‌ها را لای همان رشته‌های خوشه درخت ماده می‌گذارند و بعد می‌بندند. به هر کدام از این دانه‌های نخل ماده ذره‌ای از این پودر طلع درخت نر برسد بارور می‌شود و اگر نرسد بارور نمی‌شود؛ لذا شما در یک خوشه می‌بینید که یک مقداری از این‌ها خرما شده است و یک مقداری از آنها از بین رفته است و خرما نشده است.

درخت خرما خصوصیات خیلی زیادی دارد و از نقطه نظر خواص بسیار عجیب است. در بعضی از بیماری‌ها که برای انسان پیش می‌آید خرما و حتی طلع آن بسیار می‌تواند مفید باشد این‌طور که گفته‌اند. علی کلّ حال اینها همه

و همچنین مشاهدهٔ میل ریشه‌های درختان به سمت نهر آب، (اگر درختی را کنار نهر آب بکارند، شما می‌بینید که ریشه‌هایش به سمت نهر دراز شده است و دارد خودش را به آب می‌رساند ولی ریشه‌ای که به طرف دیگر است کم رشد کرده است.) و انحرافشان در بالا رفتن از دیوار، (وقتی درختی را کنار دیوار قرار بدهید می‌بینید این برای بالا رفتن از دیوار فاصله می‌گیرد، به‌جای اینکه مستقیم بالا برود کج بالا می‌رود، چون نمی‌خواهد برایش مزاحمی باشد به سمت غیر مانع رشد می‌کند. ما در همین منزل مشهد کنار دیوار چندتا درخت کاشته بودیم، یکی از آنها که مانده است مشخص است که آن مقدار شاخه‌ای که سمت دیوار است اصلاً رشد نکرده است و همین‌طور به سمت فضا شاخه اش را حرکت داده است و بالا رفته است.) و خارج کردن و پراکنده کردن برگ‌های زیاد در بین میوه‌ها تا این‌ها را از اقسام آفت‌ها حفظ بکند و مغز این میوه‌ها را از حوادث نگهداری بکند، (همهٔ این‌ها به‌خاطر آن غایات و اهداف و شعوری است که خدا در این درخت قرار داده است.) تمام اینها تو را هدایت می‌کند و نشانه است به آنچه که این‌ها فرموده‌اند. و اینجا لمعات نوری‌ای است که این مقام مناسب بیانش نمی‌باشد، شاید به من و کرم خداوند زمانش بیاید تا آنچه را که خداوند مقدر کرده است بیان شود.»

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد